

درس دویست و شصتم

بیان کیفیت مجعول در کلام مرحوم آخوند (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تبصرة تذكيرية.

قد لَوْحْنَا إِلَيْكَ وَ سَنَوْضُحُ لَكَ بَيَانَهُ أَنَّ الْمَفْهُومَ الْكُلِّيَّ ذَاتِيّاً كَانَ أَوْ عَرْضِيّاً لَيْسَ أَثَرُ الْجَاعِلِ الْقَيُّومِ الْمَوْجُودِ بِالذَّاتِ^۱.

مرحوم آخوند در اینجا راجع به تعلق جعل - بعد از اینکه صحبت شد که جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد یا به حدوث تعلق نمی‌گیرد و اینها از لوازم ذاتی مجعول بسیط بالذات است - می‌خواهند مجعول را بیان کنند که پس چه چیزی است؟ آن مجعول چه نحوه تحقق دارد؟ و به عبارت دیگر آنچه که به او می‌توان اشاره کرد که او در خارج محقق شده است، آن چیست؟ آنچه که می‌شود به او اشاره کرد که اراده حق به او تعلق گرفته است چه چیز است؟

علت عدم تعلق جعل به ماهیات

از مسائل گذشته روشن شد که ماهیات چه به ذاتیاتشان و چه به عرضیاتشان - ذاتی که عبارت از همان جنس و نوع و فصل است و عرضیات هم که عرض عام و خاص است - نمی‌توانند مجعول باشند به جهت اینکه ماهیت عبارت از حدود وجود است و خودش استقلال ذاتی ندارد و وجود او وجود بالعرض است پس چگونه می‌تواند مجعول فاعل و متأثر از علیت فاعل باشد؟! مثالی که می‌توان زد خیلی روشن و خیلی بدیهی است، مثال برای تحقق نسبیت در خارج است؛ اگر یک امر نسبی بخواهد در خارج محقق شود اراده جاعل و فاعل به طرفین نسبت تعلق می‌گیرد، نه به خود آن نسبت و در نتیجه نسبت از او متولد خواهد شد. اگر هم اراده جاعل نسبت به بین الطرفين است باید اولاً ببلأول آن طرفین را محقق کند، نمی‌تواند آن نسبت را محقق کند. اگر جاعل بخواهد فوقیتی در خارج به وجود بیاورد باید دو امری که یکی مترتب بر دیگری از نقطه نظر مرتبه است، آن دو امر خارجی را باید به وجود بیاورد. وقتی که آن را به وجود آورد فوقیت هم متحقق خواهد شد. تحتیت هم محقق خواهد شد. اگر شخصی بخواهد ابوت و یا بنوت را به وجود بیاورد باید طرفین این مسئله

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۷.

موجود باشند یعنی آبی باشد و ابنی باشد آن وقت انتزاع ابوت یا بنوت شود. پس نمی شود جعل جاعل بالنسبة تعلق بگیرد إلا بالعرض.

در بحث راجع به جعل که به ماهیت می خورد یا نه، مرحوم آخوند بیان کردند که ماهیت از حدود وجود است. وقتی که اراده حق به حدود یک وجود تعلق می گیرد، نمی شود آن حدود وجود را بدون جهت وجودی او محقق کند این مستحیل است. مثل اینکه اراده حق به وجود یک عرض در خارج تعلق می گیرد قبل از اینکه طرفین آن عرض در خارج محقق باشند لذا مستحیل است.

بنابراین در مورد وجود، آن جعل جاعل و تأثیر علی فاعل تعلق به آن وجود متشخص خارجی می گیرد براساس همان نحوه ای که جاعل آن نحوه را از این وجود مدّ نظر دارد. پس دو مطلب هست؛ یکی اینکه آیا جاعل هیچ حدی از حدود وجود را مدّ نظر قرار نمی دهد بنابراین چطور ممکن است یک وجود در خارج متشخص شود و از آن مرتبه اطلاقی متبدل به مرتبه متعین و محدود شود؟! اگر جعل جاعل به حدود آن وجود تعلق می گیرد باید آن وجود را به مقتضای اراده و مشیت خود به نحوی در آورد که سر سوزنی از آنچه که مدّ نظر او بود تخلف پیدا نکند.

روی این حساب قطعاً منظور جاعل از جعل وجود خارجی، حدود آن وجود است و در این شکی نیست. صحبت در این است که آن اراده او اولاً بلاول به حدود خورده است یا به وجود خورده است؟ اگر به حدود خورده که حدود یک امر منتزع از وجود است، اگر به وجود بدون حدود خورده است که او در مرتبه اطلاقی خودش بوده است پس دیگر جعل به چه تعلق گرفته است؟! اشکال روشن شد که اختلافی که در این مسائل بین اصالة الماهوی ها و اصالة الوجودی ها پیش می آید به کجا برمی گردد؟! اینها می گویند که اگر قرار بر این است که جعل به آن نفس وجود بخورد، نفس وجود که بوده است دیگر، حالا خدا چه کار می خواهد انجام دهد؟ آن وجود در مرتبه بساطت خودش و در مرتبه اطلاق خودش که قائم بالذات و متشخص بالوحدانیه بوده است پس چه امری در اینجا محقق شده است؟! چه کاری در خارج انجام گرفته که ما براساس آن عمل و آن نحوه می گوئیم که **هذا موجود؟** آن چه بوده است؟! اراده پروردگار به چه تعلق گرفته است؟!

اگر اراده پروردگار به نفس وجود تعلق بگیرد، نفس وجود که هست! مثل اینکه در اینجا یک کیسه گچ وجود دارد، یک وقت شما می خواهید با این گچ یک طاقچه بسازید و این گچ را باید بردارید و در تحت یک قالبی دریاورید و مقداری فرورفتگی و مقداری برآمدگی، پس و پیش را درست کنید یک طاقچه می شود. پس جعل و اراده شما به نفس این گچ تعلق نگرفته است بلکه به شکل گیری او تعلق گرفته است، خودش یک کیسه هست. یک وقت اراده شما به خود ساخت و تحقق این گچ تعلق می گیرد که آن در چه صورت است؟ در صورتی است که شما بروید سنگش را از داخل معدن استخراج کنید بعد او را در کوره قرار دهید، آن سنگ

تبدیل به گچ شود.

پس دو جعل است و این دو جعل باهم تفاوت می‌کند. آن جعل خود اصل تحقق این جُص^۱ و این امر خارجی یک مطلب است و یک اقتضاء می‌کند و یک اثر در خارج هست همین چیزی که شما می‌بینید در کیسه‌ها کردند. چیز دیگری که بر این تعلق می‌گیرد جعل دیگری است که بعد از تحقق او حالا شما می‌خواهید به این شکل بدهید. مسئله وجوب با مسئله عدم در تناقض بتیّه و در یک تقابل لا یجتمع همیشه برقرار خواهند بود. هر جا که وجود هست این وجود طارد عدم است حالا چه این وجود وجود مشخص خارج باشد، طارد عدم خودش است یا این وجود وجود اطلاقی حق باشد باز هم طارد عدم اطلاقی است. ذات در مقام ذات خودش و در مقام بساطت خودش و در مقام وجود خودش **لا تَغیّر و لا تبدّل و لا أثر و لا تأثر** در آن مرتبه خودش فی حدّ نفسه قوام به ذات دارد. آن تغییر و تحوّل ذات در مرتبه اسماء کلی و پس از آن در مراتب اسماء جزئیّه به چیست؟ یعنی با یک لسان لری خدای متعال چه کاری انجام می‌دهد و چه فوت و فنی به کار می‌برد که این وجود خود را که وجود بحث و بسیط و اطلاقی است، این وجود بحث و بسیط و اطلاقی را به صورت وجودات متعیّنه و محدوده و دارای انواع مختلفه هم چون مجردات، مبدعات و زمانیات در مراتب مختلفه وجودی و در مراتب مختلفه حیات درمی‌آورد؟

تفاوت اراده و جعل خداوند در بحث وجود

پس اراده او به نفس وجود تعلق نمی‌گیرد بلکه به محدودیت وجود تعلق می‌گیرد نه به نفس وجود اما جعل او به نفس وجود تعلق می‌گیرد و بین این دو فرق هست. یک وقت می‌گوییم که اراده او و مقصود او از این وجود خارجی چیست؟! اراده‌اش عبارت از محدودیت وجود خارجی است. البته ممکن است که اراده پروردگار متعال به نفس وجود تعلق بگیرد و بعد به طور دیمی شما ماهیات را از وجود خارجی انتزاع کنید پس این محدودیت از کجا آمد؟! این کم‌و‌زیادی و نقصان و شدّت و ضعف از کجا آمد؟! این تغییرات و تبدّلات و اختلافات از کجا آمد؟! اراده او اول به این اختلافات تعلق گرفته است اما نه اختلافات بدون وجود، اختلافاتی که مترتب بر وجود است. اختلاف بدون وجود **عدم المحض** است و معنا ندارد که جعل به او تعلق بگیرد.

پس ما باید بین این دو مسئله انفکاک قائل شویم. مسئله اول مسئله اراده و مشیت اوست و هدف و مقصود اوست. مسئله دوم مسئله تکوین و مسئله تحقیق است؛ **﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾**^۲ یعنی در مقام خارج «چه می‌کند»، به او تعلق می‌گیرد. در وهله اول مرحله «چه می‌خواهد» است

۱. جص: گچ. (محقق)

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:

و در مرتبه دوم مرتبه «چه می کند» است. چه می خواهد؟ خواستش عبارت از وجودی است که دارای این خصوصیات باشد مثلاً قدش یک متر و هفتاد سانت باشد، استعدادش در این مرتبه و در این مرحله خاص باشد، شکلش این قسم باشد، نفسش این خصوصیات را داشته باشد، از نظر ثبوت و اثبات و مقام بروز و ظهور و خصوصیات نفسانی این باشد. این آقا چطور؟ نه خیر، این آقا یک متر و ۶۵ سانت باشد، شکلش این طور باشد، خصوصیات نفسانی اش این طور باشد و مراتبش این طور باشد. این جناب چطور؟ ایشان یک متر و نود سانت باشد و ...، تمام افراد یکی یکی براساس یک محدوده از قبل تعیین شده و از پیش فرضی که از قبل آماده شده است، یکی یکی همین طور بر اثر تدرج زمان می آیند و در اینجا حد می خورند و همین طور این سلسله زمان جلو می رود. آنچه که در خارج هست وجود مختلف است، شما دو وجود را یکسان می بینید؟! در خارج دو وجود یکسان هست؟! امکان ندارد. آنچه که در خارج هست وجودات مختلف است. آیا این اختلاف مقصود مبدأ و علت اولی بوده یا نبوده است؟ قطعاً بوده است. آیا مجعول او بوده یا نبوده است؟! دیگر مجعول او نبوده است بلکه مجعول او وجود است، نه خود این اختلاف! اختلاف مجعول نیست بلکه وجود مجعول است متنها وجود به این کیفیت.

تلمیذ: اشکالی که به اصالة الوجودی ها وارد می شود حل نشد.

استاد: چطور؟

تلمیذ: شما می فرمایید که اشکال این بود که می خواهید وجود را در خارج جعل کنید.

استاد: اصالت، بحث به اصالت برمی گردد، کدام یک از این دو اصیل هستند؟ اصالة الماهوی ها می گویند: آنچه که در خارج مشاهده ماست ماهیت است و ما وجود را انتزاع می کنیم کاملاً قضیه مثل قضیه نسبت و اضافه می ماند. آنچه که مشاهده شماست چطور در خارج - فرض کنید که - لبستان متساندتان است؟ یا یک فوق سقف است و یکی ارض است بعد شما آن اضافه را انتزاع می کنید، شما اضافه را که با چشمتان نمی بینید بلکه احساس می کنید که یک سقف و یک ارضی هست، آن اضافه را از این فوق انتزاع می کنید اسمش را فوقیت می گذارید و اسم این را تحتیت می گذارید.

یک روز مرحوم آخوند - صاحب کفایه - آن بالا حرف می زد، بحث راجع به این بود که آیا از یک مطلق می شود دو معنای مستقل اراده کرد یا نه؟ ایشان می گفت که ممکن است بشود، اشکال می کردند و ... بعد این پایین ها حرف می زدند و او هم به آنها انداخت و گفت: این صدای ما تحت - منظور یعنی زیر منبر - از چه کسی می آید؟! یکی هم گفت که قربان آن سر خرت بروم! چون سوار خر می شد! منظور از سر خرتش یعنی

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می شود.»

الاعش، یا اینکه چیزهای دیگر؟! آن اشتراک نوعی منظور است!

انتزاعی بودن قضیه نسبیت

محل نزاع اصالة الوجودی و اصالة الماهوی در بحث ماهیت

این قضیه نسبیت انتزاع است؛ انتزاع یعنی چه؟! یک امر اعتباری. قضیه بین اصالة الوجودی و اصالة الماهوی برگشتش به این است اصالة الماهوی ها می گویند آنچه را که در خارج ملموس و محسوس و ملموس است ماهیت است. وقتی که ماهیتی در خارج بود این «بودی» که شما از ماهیت می گویند، این «بود» در واقع اصلاً مسئله ای نیست. شما می گویند: «بود»، می خواهید بگویید: «بود» یا می خواهید بگویید: «نبود». آنچه که در خارج هست ماهیت است، این ماهیت در خارج هست، این «هست» انتسابی است که فاعل بین موضوع و محمول برقرار می کند، بین مبتدا و خبر برقرار می کند ولی «هست» در خارج چیزی نیست، اصالة الماهوی ها این را می گویند.

تلمیذ: الآن شما اشکال را مطرح می کنید. مگر در مورد اصالة الوجودی ها صحبت نیست که این جعل به چه برمی خورد که اگر بگوییم: جعل تعلقش به وجود گرفته است لذا وجود که هست. منظورم این است که با این جوابی که الآن شما بیان می کنید که ما جعل را به وجود می زنیم و اراده را به کیفیت و انحاء وجود می زنیم، دوباره این اشکال حل نشد.

استاد: نشد دیگر، به خاطر اینکه آنچه که در خارج هست وجود است و وقتی که وجود در خارج پیدا شد آن وقت ماهیات و خصوصیات مترتب بر وجود است یعنی ماهیات لنگ در هوا هستند. وجود در خارج باشد به او می چسبند، در خارج نباشد اینها عدم هستند.

تلمیذ: منظور من این است که اشکال تعلق جعل به وجود حل نشد.

استاد: چرا حل نشد؟!

تلمیذ: اشکال سر جایش هست! شما می گویند که جعل به وجود تعلق گرفته است ما هم دوباره اشکال می کنیم که وجود که بوده است. حالا چه را باید جعل کرد؟

استاد: نه، آن وجودی که بوده وجود بسیط بوده است، حالا اینکه در خارج هست وجود مختلف است.

تلمیذ: وجود مختلف که اراده است، شما می گویند که آن به خاطر اراده است به خاطر جعل نیست.

استاد: اراده عبارت از هدف است، هدف و مقصود از این وجود آن اختلاف اوست. اراده و جعل به چه

خورده است؟ به اختلاف خورده یا به یک چیزی خورده که بعد از اینکه به او خورده است آن اختلاف از او

درمی آید؟ فرق این است. این بیان مطلب است. با این کیفیت دیگر اصلاً حرفی برای اصالة الماهوی ها باقی

نمی ماند. صحبت ما این است ما می دانیم که اراده پروردگار - اراده یعنی هدف و با جعل اشتباه نشود، اگر

می بینید من گاهی اوقات این را در مورد آن اختلاف و حدود وجود به کار می برم منظورم جعل نیست بلکه

منظورم همان نیت است، مقصود است، هدف است، غایت است، منظورم این است - از خلقت عالم، چه مجردات و چه ممکنات نفس وجود است؟! نفس وجود بوده است پس به چه می خواهد تعلق بگیرد؟! خیلی هم خوب و سُر و مُر و گنده در آن مقام اثبات و در آن مقام بساطت و در آن مقام اطلاق و در آن مقام ابتهاج ذات [هست] از همین حرف‌هایی که عرفاء می‌گویند و فلاسفه می‌گویند و درویش‌ها می‌گویند، هرچه می‌خواهند بگویند مثل ابتهاج ذات به ذات، «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرِفَ» خودمان هم نمی‌فهمیم که اینها چه هست! مقام بساطت و مقام اطلاق و مقام لا حد و لا رسم و لا چه و امثال ذلک. اینکه سر جایش بوده است و وقتی سر جایش هست دیگر اراده می‌خواهد به کجایش تعلق بگیرد؟! به کجای این مقام بساطت و مقام اطلاق و مقام [لاحد و رسم]؟!

پس منظور آن اختلاف و حدودی است که آن اختلاف و حدود، وجود را از مرتبه بساطت بیرون می‌آورد و به مراتب دیگری که مراتب اظهار و اثبات و ابراز آن وجود مطلق است برمی‌گرداند و محقق می‌کند و آن عبارت از محدودیت وجود، کیفیت وجود، آثار ظاهره وجود، شدت و ضعف، نقصان و کمال آن وجود، این عالم از او درست شده است والا اگر ما شدت و ضعف وجود را کنار بگذاریم، نقصان و ضعفش را کنار بگذاریم، اختلافات را همه کنار بگذاریم، اینکه همان اطلاق شد، دست زن!

تلمیذ: این که ماهیت شد؟

استاد: کدام؟

تلمیذ: اختلاف در وجود «ماهیت» می‌شود دیگر.

استاد: وقتی اختلاف در وجود برود و وجود محدود نباشد یعنی چه؟! یعنی فرض این قضیه با عدمش در خارج مساوی است الا در مرتبه اطلاق. یعنی این قضیه، قضیه آن شیر بی‌یال و دُم و اشکم می‌شود. شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید *** این چنین شیری خدا خود نافرید!

تلمیذ: این در تشخص است و در حقیقت که نیست، اینکه می‌فرمایید تشخص وجودات است.

استاد: ما فکر نمی‌کردیم این مسئله این قدر مشکل از آب دربیاید! خیال می‌کردیم زود رد می‌شویم!

خب بفرمایید!

تلمیذ: دو اشکال هست دیگر.

استاد: هنوز اوّلی را نگفته می‌گوید که دوتا اشکال هست! خب بفرما!

تلمیذ: این اشکال از اول بحث [هست]، چرا بین اراده و تکوین پروردگار تفکیک قائل می‌شویم؟ اراده‌اش عین فعلش است دیگر. در واقع چرا ما می‌خواهیم بگوییم که حدود و قیودی که پروردگار

^۱ . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۷۹:

شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید *** این چنین شیری خدا کی آفرید

تحلیل عقلی بودن تقسیم علل به علت فاعلی، غائی، صوری و مادی

استاد: این مصیبتی است جناب آقای حاج... که ما به سرخودمان درآوردیم! ارادهٔ پروردگار با فعل پروردگار با غایت پروردگار با علم پروردگار همه یکی است! ما از بیچارگی و بدبختی به روزی افتادیم وقتی که وارد در منطق و فلسفه و امثال ذلک می‌شویم در خود خدا هم می‌خواهیم دست ببریم! عقل تحلیل می‌کند و تقسیم می‌کند و آن هدف را از آن ارادهٔ جاعلیت تجزیه می‌کند و اسم یک قسمتش را هدف و غایت می‌گذارد و به عنوان علت غایی معرفی می‌کند و اسم یک قسمتش را علت صوری می‌گذارد که صورت قضیه باید بیان شود و یک قسم قضیه علت مادی می‌شود که ماده برای غیر مجردات باید روشن شود، اسم یکی از آنها را علت فاعلی می‌گذارد. از مجموع این چهارتا این آقا پسر کاکل زری شما این وسط درست می‌شود. علت فاعلی آن مبدأ اعلیٰ است آن وقت در آن علت فاعلی علت معده و اینها هم هست. علت معده شخص شخص سرکار به اضافه مسائل دیگر است. این علت معده می‌شود، علت صوری دارد، علت غایی دارد. شما وقتی که می‌خواهید مثلاً علی آقا را در این عالم وجود به وجود بیاورید، علت غایی چیست؟ آثار باقیه شما. فرزند آن اثر باقی پدر است دیگر. شما هم که بحمدالله از فضلاء و از بزرگان و امثال ذلک هستید. إن شاء الله آن مراتب علم شما، کمال، تقوا، بهاء و بهجت شما در آقازادگان شما مستمر خواهد شد! لذا این علت غایی می‌شود.

معنای روایت «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً...»

در مورد پروردگار هم همین است؛ «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَي أَعْرِفَ» معنایش همین است. ذات در مقام ذات، ابراز و اظهار ندارد. ذات در مقام ذات فقط نفس او که عبارت از کمال مطلق، بهاء مطلق، نور مطلق بدون **أَيِّ أَثَرٍ** و بدون **أَيِّ خُصُوصِيَّةٍ** در خارج از آن حیطة اطلاقی هست. اگر این ذات بخواهد آثار و خصوصیات و مراتب کمالیه‌اش به منصهٔ ظهور برسد، اگر این نفت که الآن در زیر زمین مخفی است و به شکل دریاهایی همین‌طور در حرکت است بخواهد به شکل ۱۳۰ ماده دربیاید و از او انرژی تولید شود و مواد شیمیایی از او استخراج شود، غیر از اینکه استخراج شود چه راه دیگری وجود دارد؟! تمام این خصوصیات الآن در این نفت موجود هست باید این استخراج بشود و در پالایش برود و در هر مرتبه از پالایش ماده خاصی از او گرفته شود.

تلمیذ: کار ممکنات است ولی کار خود واجب که این‌طور نیست، در واقع همین کار واجب عین...

استاد: آنجا خیلی شیر تو شیر است!

نفس علم عنائی حق عین اراده خارجی و جعل نسبت وجود

تلمیذ: دیگر در آنجا اراده اش عین استخراج است؟! درست است؟! اراده پروردگار عین تعین است و ماهیات هم ...

استاد: آن مسئله اش مسئله جعل است. عرض من این است که پروردگار این طور نیست که اول فکر کند و سبک و سنگین کند! این مطلب منظورم نیست [مثلاً] اول صورتی ببندد نقشی ببندد و بعد با چند نفر دیگر هم مشورت کند، این نقاشی از آن بهتر دریاید، این سرش را مقداری بزرگتر کند یا دمش را کوچکتر کند، این طور نیست. همان نفس علم عنائی حق - این طور که شما می فرمایید صحیح است - عین اراده خارجی و عین جعل نسبت وجود است ولی ما تقسیم می کنیم، ما تحلیل می کنیم، یک مطلب را به عنوان آن محدودیت برای وجود در نظر می گیریم و مسئله ای را به عنوان جعل در نظر می گیریم. حالا هر دو باهم هستند و عین هم هستند به مسئله ما اشکالی وارد نمی کند. ما می خواهیم بگوییم که آیا پروردگار متعال بدون توجه به آن صورت خارجی، این امر را در خارج محقق کرده است یعنی وجود خود را در عالم طبع نازل کرده است؟! بعد وقتی که حالا نازل کرده به دست ملائکه سپرده است؟!!

به قول یکی که می گفت: ملائکه از صبح شروع به کار کردن و صورت بندی و این حرف ها می کنند و بالآخره اول کارشان سر حال هستند و تازه از خواب بلند شدند قشنگ درست می کنند و با ابرو و لب و دهانش ور می روند، کم کم کمی که می گذرد و شب می شود [خسته می شوند] بعضی ها برای آخر شب هستند مثلاً ساعت دوازده که همین طور می زنند و می روند! لذا افراد در مراتب مختلف هستند!! می گویند که این برای ساعت هفت صبح است و این برای چهار بعد از ظهر است و این هم برای ساعت دوازده و نیم به بعد است که دیگر معلوم نیست چطوری در تنور رفته و نان درآمده است!! آیا قضیه این طوری بوده است؟! شما برای ساعت چند هستید؟! یا اینکه منظور این است که جعل خدای متعال براساس علم عنایی نسبت به حدود وجود تعلق گرفته است و آن یکی است.

این دو مطلب است و نباید بین این دو مطلب خلط کرد! خلط بین این دو قضیه موجب بروز اشکالاتی بر اصالة الماهیه و بر اصالة الوجود می شود. لذا بسیاری از افراد را می بینیم که باینکه قائل به اصالة الوجود هستند حقیقت اصالة الوجود را در نیافته اند و می گویند که ماهیات امور اعتباری هستند و امور اعتباری امور عدمی است! خب اگر امور عدمی است و اگر قرار بر این باشد که ماهیات امور اعتباری باشند بنابراین شما به جای شکر قره قوروت میل بفرمایید. چرا شما جای یکی از موضوعات را با جای دیگری خلط نمی کنید؟! به خاطر اختلافش، وجودش که یکی است، اگر شما بخواهید به اصل وجود توجه کنید آن اصل وجود بسیط است و اطلاق دارد. این خصوصیات و اختلافی که در اینجا هست موجب شده است که اختلاف انواع در

خارج به وجود بیاید. حال صحبت در این است که آن اختلافی که در اینجا هست از کجا آمده است؟
تلمیذ: تنزل وجود است.

استاد: یعنی با تنزل وجود اختلاف پیدا می شود؟!

تلمیذ: در سلسله نزولی تعیین پیدا کرده است همان طوری که آمده پایین...

استاد: همان طوری که پایین آمده است مثلاً شیرین شده، ترش شده و یکی شور شده و یکی تلخ شده

است، بله؟!

علت اختلاف در وجودات خارجی

معنای اسم مصور

تلمیذ: از عوالم مختلف که گذشته است.

استاد: احسنت! احسنت! عیب ندارد مطلب شما صحیح است یعنی وقتی که آن وجود اطلاقی و بسیط می خواهد در این عالم طبع به جلوه گری پردازد براساس آن نحوه اراده و مشیتی که گفتم آن اراده غایی و مصور که یکی از اسماء پروردگار مصور است؛

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.^۱

مصور یعنی چه؟ یعنی آن وجود را به این صورت درمی آورد و وجود دیگر را به صورت دیگر درمی آورد و وجود دیگر را به صورت دیگر درمی آورد. این مصور با موجد در عالم خارج یکی است و در این حرفی نیست به عبارت دیگر جعل، جعل بسیط است، نه جعل مرکب!

نفس اراده حق به صورت بندی یک شیء یعنی وجود خارجی او

به عبارت مرحوم آخوند وقتی که آن مجعول را نفس وجود می گیرند می فرمایند که شیئی نیست که وجود به او تعلق بگیرد، نفس ربط و تعلق است که مساوی با آن وجود خارجی است یعنی همان تعلق یک شیء است یعنی وجود او؛ نه اینکه شیئی که متعلق برای او باشد که اصالة الماهوی ها این را می گویند یعنی شیء

^۱ . سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳ و ۲۴. عنوان بصری، ج ۳، ص ۱۰۴:

«اوست خداوند، آن که هیچ معبودی غیر او وجود ندارد؛ حکمران مقتدر، پاک و منزّه از هر عیب و نقص، ایمنی دهنده، مسیطر و حافظ عالم و عالمیان، قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، و دارای مقام جبروت و عظمت. پاک و منزّه است خداوند از هرگونه شریکی که برای او قرار می دهند * اوست الله، که آفریننده و خلقت بخشنده، و جان دهنده، و صورت زننده، و چهره بخشنده است. از برای اوست نیکوترین اسماء.»

و ذاتی باشد که آن ذات مفتقر باشد و به لحاظ افتقارش آن جعل به او تعلق بگیرد، نفس اراده حق به صورت بندی یک شیء یعنی وجود خارجی او.

تعریف قول و بیان اقسام آن

به قول مرحوم آقای بروجردی - البته در کلام ایشان شاید نظر باشد - می فرمودند که در این آیه ای که می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اینجا حتی از باب مماشات این طور گفته است، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ - یعنی فرق بین یک حکیم و غیر حکیم همین است دیگر - چون ﴿أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ندارد ﴿يَقُولُ﴾ در اینجا زیاد است، نفس همان اراده او **يَكُونُ** خارجی است ولی در اینجا باید به ایشان این طور عرض کرد که قول فرق می کند؛ قول فعلی داریم و قول لفظی داریم. قول عبارت از همان ابراز مافی الضمیر است که آن ابراز مافی الضمیر گاهی اوقات به لسان است و گاهی اوقات به اعمال و جوارح است. می گوئیم که فلانی حرفش این است در حالی که حرفی نزده است ولی از کاری که انجام می دهد می گوئیم که فلانی حرفش این است و نظرش این است یعنی همان عملی که در خارج انجام می دهد آن عبارت از مبرز مافی الضمیر اوست.

تفاوت تأخر و تقدم رتبی با تأخر و تقدم زمانی

تلمیذ: مگر فعل پروردگار همان اراده پروردگار نیست؟! پس آن ﴿يَقُولُ﴾ زیادی می شود. اگر ﴿أَرَادَ﴾ را گفته است دوباره آن ﴿يَقُولُ﴾ را اگر به معنای فعل بگیریم ...
استاد: اراده و فعل یکی است دیگر. بالأخره فعل دارد، فعل زیاد نیست یکی است. ما از یک لحاظ به او اراده می گوئیم چون بالأخره فعل از اراده متأخر است، به یک مرتبه می گوئیم که اراده عین فعل است یعنی تأخر و تقدم زمانی ندارد ولی بالأخره تقدم رتبی که دارد. در زمان مثلاً ما اراده می کنیم مسافرت برویم و فردا حرکت می کنیم یا اراده می کنیم در منزل فلانی برویم صبر می کنیم ولی تقدم و تأخر رتبی که دارد، مگر تقدم و تأخر رتبی در سلسله علیت وجود ندارد؟! همان در اراده پروردگار، فعل خارجی اوست. تأخر و تقدم رتبی با تأخر و تقدم زمانی متفاوت است. آنچه که مربوط به عالم ماده و عالم شهادت است، تقدم و تأخر زمانی اراده از فعل خارجی است تازه اگر بین اراده و بین فعل خارجی حاجز در اینجا واقع نشود که آن بین اراده و فعل حجز کند، نه!

بنابراین اراده پروردگار وقتی که به وجودی تعلق می گیرد خود او در این سلسله علیت آن اختلاف و حدود را یکی پس از دیگری بر این وجود مترتب می کند تا اینکه در مرتبه خارجی محقق شود و لذا ما می بینیم که در این سیر تکاملی وجودات خارج در هر لحظه به حرکت جوهری، آنها اختلاف خاص به خودشان را

دارند. فرض کنید یک شیء در آن حرکت جوهری خودش تلخ است و بعد از یک مدت بی مزه می شود و بعد از یک مدت ترش می شود بعد از یک مدت شیرین می شود و همین طور براساس حرکت جوهری خودش بیرون می رود.

این اختلافاتی که در عالم طبع و همین طور در مجردات و مبدعات هست، تمام اینها متأخر است از اراده پروردگار بر اختلافی که به وجود تعلق می گیرد؛ یعنی اراده حق بر اختلاف و حدود وجودی بر اراده پروردگار به جعل خارجی مقدم است ولی به تأخر رتبی، نه به تأخر زمانی. از نقطه نظر تأخر زمانی بین آن اراده نسبت به آن صورت و بین اراده نسبت به آن جعل یک ثانیه هم تفاوتی وجود ندارد بلکه اصلاً در آنجا عالم زمان نیست، عالم ثابتات است.

تلمیذ: پس این جعلی که الآن مورد سؤال است شما جعل را به معنای همان جعلی که تعلق به وجود می گیرد می گوئید؟
استاد: بله. همان جعل اشراقی و اضافه اشراقی است.

تعلق غایت بر امر پروردگار

تلمیذ: نه منظورم این است که این جعل به معنی همان هدف و غایت شد؟!
استاد: نه غایت نیست، غایت یک مطلب دیگر است. یک وقت ما می گوئیم که اراده پروردگار به آن اختلاف وجودی در افراد تعلق گرفته است بعد صحبت می شود که این اختلاف وجودی برای چیست؟ می گوئیم که برای غایتی است. بالآخره بر امر پروردگار هم غایتی تعلق گرفته است دیگر. در منقول هم داریم: «إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ»^۱ «لِيَعْرِفُوهُ» غایت است، آن غایت مترتب بر چیست؟ نسبت او با جعل، نسبت تقدم است؛ تا او نباشد جعل نیست اما در عالم خارج اول جعل هست بعد غایت انجام می شود. در عالم تصور و در عالم تصویر فاعل، اول باید علت غایی باشد. پس از نقطه نظر ذهنی که حالا ذهنی مربوط به ما است ولی نفس الامر دوباره آن علت غایی مقدم بر آن علت موجد و جعلی است که در خارج هست اما از نقطه نظر خارجی چنین نیست و اول باید جعل باشد تا اینکه علت غایی محقق شود.

این مسائل کیفیت نحوه جعل را به وجود [بیان می کند]، یعنی در اینجا مرحوم آخوند اینها را ندارد و این مطالب در اینجا نیست. من برای اینکه قضیه روشن شود این را از خارج گفتم تا اینکه این مسائلی که ایشان می فرمایند در اینجا روشن بشود که اثر جاعل به چیست؟ اثر جاعل یعنی آن را که شما در خارج می بینید، آن اراده ای که از پروردگار در خارج هست، ممکن است شخصی بگوید که اثر جاعل این ماهیات است دیگر،

^۱. روح البیان، ج ۷، ص ۱۱۳؛ روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تفسیر أبی السعود، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تفسیر صافی، ص ۵۰۸؛ علل الشرایع، ص ۹. لمعات الحسین علیه السلام، ص ۱۱.

خود وجود که بوده است. از یک طرف می‌بینیم راست می‌گوید، وجود که در مقام بساطت خودش نیازی به جعل نداشت. از آن طرف اگر اثر جاعل وجود است بدون آن ماهیت و بدون اختلافات و حدودات بنابراین همه موجودات خارجی باید همه متحد الشکل باشند یعنی اصلاً وجود خارجی هم نباید باشد و همین حدود و ثغوری که برای وجود خارجی هست همان انتزاع وجود از مقام بساطت و اطلاق است!

عدم اختلاف بین وجود منبسط و وجودات خارجی

البته این مسئله‌ای که می‌گوییم با آن مطلبی که قبلاً گفتیم یک وقت خلط نشود که بین وجود منبسط و وجودات خارجی اختلافی وجود ندارد. اقتضاء ذاتی بساطت به واسطه صرافت این است که همراه با اختلاف در وجودات خارجی، بتواند تمام این اختلافات را در آن وجود مجرد و صرافت و بساطت خودش هضم کند و حل کند و فانی کند و با تمام این اختلافات آن وجود بحث و بسیط حتی در مرتبه هوهویت - و به عبارت محی‌الدین در مرتبه عماء - که وجود صرف و وجود بسیط است درعین حال با این اختلافات هیچ‌گونه منافرتی نداشته باشد. اگر در نظر رفقا باشد این مسئله را قبلاً عرض کردیم و إن شاء الله بعد هم عرض می‌کنیم. اگر آن مقام بساطت و صرافت بخواهد با این وجودات خارجی اختلاف داشته باشد با آن بساطتش منافات دارد! درحالی که ما وجود حق را وجود بالصرافه می‌دانیم، وجود اطلاقی می‌دانیم وجودی که حد و رسمی ندارد چطور ممکن است شیئی واحد بالصرافه باشد و صرف الوجود بدون هیچ حدی باشد درعین حال بین او و سایر وجودات حجاب واقع شود و پرده بیفتد؟! آن پرده عبارت از حدود وجودات خارجی است.

منظور از «خَلَوْ» در روایت «إِنَّ اللَّهَ خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ»

فلهذا روایتی را که بعضی‌ها از همین متکلمین نقل می‌کنند؛ «إِنَّ اللَّهَ خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ»^۱ این «خَلَوْ» نه به معنای جدایی است بلکه به معنای همان نزول جنبه علی در مظاهری است که آن مظاهر مقام ابراز و مقام ظهور را دارند و الا همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند، بینونت او بینونت عزلت نخواهد بود.^۲ این مسئله‌ای است که راجع این قضیه عرض شد البته آن مطلبی که گفتیم قدری به طول انجامید.

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۸۲.

^۲. شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۹۶.

«دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُمَازَجَةِ، وَ خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُبَايَنَةِ.»

جعل یعنی بروز و ظهور

تلمیذ: اینکه شما می‌فرمایید که انواع وجودات و موجودات اینها اقتضاء ذاتی خود ذات صرف وجود پروردگار است پس این چیزی که اقتضاء ذاتی داشته باشد این احتیاج به جعل دارد؟! یعنی جعلش چه معنایی دارد؟!

استاد: جعل یعنی بروز و ظهور. قبلاً قبل از اینکه جعل به او تعلق بگیرد ...، مثلاً الآن شما دارای ده انگشت هستید این تغییر و تبدلات در این انگشتان شما درون این نیرو و عصب این انگشتان شما موجود هست یا نه؟! شما الآن دستتان را حرکت می‌دهید و آن تسبیح مبارک را هم دارید می‌چرخانید البته تسبیح را هیچ وقت نچرخانید چون انسان یا باید ذکر بگوید یا اینکه اول صبح بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أُسَبِّحُكَ وَأُحَمِّدُكَ وَأُهَلِّلُكَ وَأُكَبِّرُكَ وَأُمَجِّدُكَ بِعَدَدِ مَا أُدِيرُ بِهِ سُبْحَتِي»^۱ بعد تا شب هر مقدار که انسان این تسبیح را بگرداند این ملائکه در پرونده‌اش وارد می‌کنند، همین‌طوری صحبت می‌کند بگرداند ولو اینکه دیگر ذاکر هم نباشد؛ خود بنده از مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - شنیده‌ام که ایشان هم تأیید می‌کردند و می‌فرمودند که روایت درستی است.

و علی‌ای‌حال اگر می‌خواهید ثواب ببرید مشغول باشید ما مانع ثواب شما نشویم! ببینید این نیرو که الآن قابلیت حرکات مختلف را دارد این نیرو در انگشتان ما موجود است و این حرکات تا وقتی که اراده‌ی جاعل تعلق نگیرد دست را کد و ساکن است، وقتی اراده‌ی فاعل - همین ما - بر حرکت انامل تعلق می‌گیرد ما یک دفعه می‌بینیم که انامل باز شد، این باز شدن کجای دست‌های من بود؟! این درون او مخفی است. قابلیت دارد، استعداد برای باز شدن دارد دوباره اراده‌ی فاعل تعلق می‌گیرد این انگشتانی که باز شده است حالا می‌بندیم. الآن هیچ‌گونه خلل و فرجی بین این انامل موجود نیست. دوباره اراده‌ی جاعل تعلق می‌گیرد این دست را می‌بندد و به شکل مشت درمی‌آورد و به هزار طور شما می‌توانید انجام دهید.

پس تمام این مراحل مختلف در این انامل موجود هست بدون اینکه یک گرم از این کم یا زیاد بشود یعنی هیچ، فقط جاعل است که می‌تواند حرکات مختلف را از امر واحد دریاورد، چرا؟! چون اراده مختلف است یعنی یک وقت اراده تعلق به باز شدن انامل می‌گیرد، یک وقت اراده تعلق به جمع انامل می‌گیرد، یک وقت اراده به این کیفیت یا به آن کیفیت تعلق می‌گیرد و براساس توانی که در این انامل موجود هست اراده‌های مختلفی هم موجود هست.

تلمیذ: آن فرق می‌کند! چون آن باز شدن و بستن انگشتان یک اقتضاء ذاتی در نیروی دست است.

^۱ . الدعوات، راوندی، ج ۱، ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۴.

ترجمه: «خدا! همانا صبح می‌کنم درحالی که تو را تسبیح می‌گویم و تو را تمجید می‌کنم و تو را ستایش می‌کنم و تو را تهلیل (لا إله إلا الله گفتن) می‌گویم به عدد آنچه می‌چرخانم تسبیح را.» (محقق)

استاد: هست دیگر پس از کجا آوردید؟ الآن من این دستم را باز می‌کنم الآن کدام یک از شما این نیرو را در من القاء کرده است که بتوانم؟! خودم.

تلمیذ: اقتضاء ذات این است که وقتی نیرو هست همیشه دست باز باشد پس اگر بخواهیم باز بودنش را جزء نیرو بگیریم.

استاد: ذاتی نمی‌گویند، استعداد ذاتی! استعداد ذاتی یعنی این قابلیت، این توان، این قوه الآن در این دست هست بدون اینکه شخص دیگری و علت دیگری این توان را در این ایجاد کرده باشد، حالا آن ناشی از خود ذات و نفس است.

تلمیذ: موجودات در مرتبه همان ذات و در مرتبه غیب الغیوب آنها به مرحله استعداد و قوه هستند یا فعلیت دارند؟

استاد: فرقی نمی‌کند. قوه و استعداد در این قضیه اثر نمی‌گذارد ولی منظور ما این است که حالا ما بحث را به آنجا بکشانیم که آیا تمام این صور عالم وجود در علم عنائی حق به صورت اجمال یا به صورت تفصیل هست و تفصیلش چه وقتی است، اجمالش چه وقتی است، این بحث‌ها را ما مقداری کردیم إن شاء الله بعد هم خواهیم کرد. صحبت در این است که به‌طور کلی آیا وجود قابلیت شکل‌گیری دارد یا ندارد؟! ما این را می‌خواهیم بگوییم. اگر نداشت پس اینها از کجا آمده است؟!

تلمیذ: دارد ولی احتیاجی به جعل ندارد.

استاد: پس یعنی الآن با همین خصوصیات که الآن بین ما و شما و بین افراد دیگر و انواع دیگر فاصله هست با همین کیفیت، مجموع ما الآن در ذات پروردگار موجود است؟! اینکه از بساطت درمی‌آید و ترکیب در آن پیدا می‌شود.

عدم ادراک توان وجود توسط ما

تلمیذ: مگر نمی‌گوییم: اقتضاء ذاتی؟! اقتضاء ذاتی یعنی همین دیگر.

استاد: نه، اقتضاء ذاتی یعنی قابلیت دارد که به اشکال مختلف خودش را نشان دهد، این قابلیت دارد که خودش را به صورت شیرین، ترش، تلخ، بی‌مزه، حیوان، جماد، ملک، مجردات، عقول و عالم طبع نشان دهد، به هر صورت که در آن اقتضاء ذاتی است که ما نمی‌دانیم چیست. الآن ممکن است بسیاری از مسائل از ما مخفی باشد، ما نمی‌توانیم توان وجود را ادراک کنیم که وجود چه توانی دارد، آن مقداری را که ما دیدیم همین چیزی است که در عالم طبع مشاهد ماست. خارج از این قضیه در عالم مثال و در عالم برزخ هست و بالاتر را ما نمی‌فهمیم ولی هست. به هر مرتبه‌ای که ما بالاتر برویم و اطلاع و اشراف ما بر آن استعداد و قابلیت وجود بیشتر شود، به توان وجود که آن وجود بسیط و وجود اطلاقی می‌توانست خودش را در بیاورد به او ما اطلاع پیدا می‌کنیم، تمام این توان‌ها در آن وجود بسیط هست.

مثل اینکه در یک گچ و در این خمیری که با او مجسمه درست می کنند همه توان ها در این هست، متنها آن صورتگر و مصوّر باید بیاید این توان را ظاهر کند والا اگر این توان فقط می توانست به شکل یک ماهی دریایید نمی تواند به شکل غنم دریایید. صورتگر بخواهد هزار کار انجام دهد این به صورت یک غنم نمی تواند دریایید اما این به صورت غنم هم می تواند دریایید، درست شد؟ بنابراین جعل آن ذات پروردگار به چه تعلق می گیرد؟ جعل او درست به حرکتی که شما در انامل دستتان انجام می دهید تعلق می گیرد. هیچ چیزی از دست شما خارج نیست در عین اینکه چیزی از دست شما خارج نیست مسائل و مراتب مختلفی هم بر این دست تعلق می گیرد. عالم وجود همین است! خیال نکنید آن وجودی که از حق نازل می شود نزولش نزول عن غُزْلَةٍ هست مثل اینکه شما یک مشت برنج را از کیسه برمی دارید و داخل دیگ می ریزید، این یک مشت برنج دیگر از او جدا شده است!

منظور از وجود و نزول پروردگار در عالم کثرت

وجود و نزول پروردگار در عالم کثرت عبارت از حرکاتی است که ما به اندام خودمان می دهیم، به دست خودمان می دهیم، حرکتی که ما از اینجا به جای دیگر می کنیم، دارم مثال می زنم! چیزی بر ما اضافه نمی شود و چیزی از ما کم نمی شود. به همین دلیل است که اگر در ازل و ابد پروردگار متعال جعل کند چیزی بر وجود پروردگار اضافه نخواهد شد و اگر خلق نکند چیزی از وجود او کم نخواهد شد. مسئله این است و این قضیه عین اصالة الوجود است و اصلاً اصالة الوجود مثبت این مسئله است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد